

نقد مبانی فکری وهابیت در مسئله امامت، شرک و مصادیق آن با تأکید بر دیدگاه‌های علامه طباطبائی^(ره)

کاوس روحی برندق*

استادیار دانشگاه تربیت مدرس، تهران

لیلا مرادی**

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۷)

چکیده

وهابیت در موضوعات گوناگون دیدگاه‌های ویژه‌ای جدا از سایر مذاهب و فرقه‌های اسلامی دارد. یکی از باورهای خاص این فرقه، اختلاف در تبیین مسائل مرتبط با امامت و اولیای الهی است که با تکیه بر مبانی خاص در تعریف شرک و مصادیق آن شکل گرفته است. وهابیت با نفی نظام علی و معلولی، واسطه فیض بودن ائمه اطهار^(ع) را انکار می‌کنند و در نتیجه، مواردی مانند تبرک و توسل به ائمه^(ع) و شفاعت خواهی از ایشان را شرک و زیارت قبور آنان را بدعت می‌دانند. این مقاله با هدف نشان دادن انحراف بنیادین این فرقه در تحلیل مسئله شرک، با تأکید بر دیدگاه‌های علامه طباطبائی^(ره) به نقد آن پرداخته است و به این نتیجه رسیده که اندیشه‌های سست غیرعقلانی وهابیت موجب شده است که علمای مدافع این فرقه، تعریف نادرستی از مصادیق شرک و توسعه در دامنه آن ارائه دهند. با رجوع به آراء و دیدگاه‌های علامه طباطبائی در تفسیر میزان به‌آسانی می‌توان به باورهای نادرست وهابیتون در باب مصادیق آگاهی پیدا کرد و بسیاری از اعمال صحیح، مانند تبرک و توسل به انبیا و اولیای الهی، درخواست شفاعت از آنان، زیارت قبور آنان و سوگند یاد کردن به غیر خدا را از محدوده شرک خارج نمود.

واژگان کلیدی: وهابیت، امامت، علامه طباطبائی، شرک، تبرک، توسل، شفاعت، زیارت قبور.

* E-mail: k.roohi@modares.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: l.moradi91@gmail.com

مقدمه

وهابیت یکی از فرقه‌هایی است که در قرن ۱۲ هجری به‌وسیله محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۱-۱۲۰۷ ق.) شکل گرفت. تبلیغ رسمی مبانی فکری وهابیت مبتنی بر انحرافات شدید در امور اعتقادی، اثبات شرک و کفر فریق اسلامی به‌وسیله ابن تیمیه به سال ۶۹۸ هجری قمری در منطقه شام آغاز شد. وهابیت در زمان محمد بن عبدالوهاب با همکاری تنگاتنگ محمد بن سعود و با استفاده از مستشاران نظامی انگلیسی، در منطقه نجد و درعیه گسترش یافت. محمد بن عبدالوهاب به‌شدت تحت تأثیر کتاب‌های ابن تیمیه قرار گرفته بود. پس از وی افرادی مانند آلوسی، ابن بدران دمشقی و رشیدرضا به انتشار عقاید وهابیت پرداخته‌اند. با توجه به رواج سریع وهابیت در میان مردم، به‌ویژه جوانان و خطرات و پیامدهای مخرب آن، نیاز به بررسی دقیق عقاید وهابیت و نقد صحیح آن کاملاً آشکار می‌شود. برای اثبات استحکام ارتباط معنوی شیعیان با ائمه اطهار، بررسی مفهوم صحیح مؤلفه‌های تبرک، توسل، شفاعت و قسم، و نیز تعریف صحیح شرک و مصادیق آن مورد نیاز است. همچنین برای پاسخگویی صحیح به شبهات وهابیت باید عقاید فکری آنها به خوبی تبیین گردد.

خطرناک‌ترین چیزی که ابن تیمیه، نظریه‌پرداز و بنیانگذار فکری وهابیت در آغاز دعوت خویش مطرح ساخت و افکار عمومی را متشنج و عقاید مردم را جریحه‌دار کرد، متهم ساختن مسلمانان به کفر و شرک بود. وهابیت شیعه را به دلیل اعتقاد آنان به توسل، تبرک، درخواست شفاعت از معصومان^(ع)، زیارت قبور ایشان و... مشرک خواند. هدف آنان از ابراز این عقاید، گسستن ارتباط شیعیان با ائمه اطهار^(ع) است. برای نقد عقاید وهابیت، از همان زمان ظهور افکار وهابیت، علمای اسلامی به مبارزه با آن پرداخته‌اند و کتبی را تدوین نموده‌اند؛ برای مثال برادر خود محمد بن عبدالوهاب کتابی در نقد وی، با عنوان *فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب* تدوین کرد. در عصر حاضر نیز کتب زیادی در این باره تدوین شده است، اما اکثریت این آثار، تکرار کتب اولیه است و در آثار جدید به صورت مستقیم، به منابع خود وهابیون مراجعه نشده است. از جمله پیشینه قرن معاصر نیز می‌توان به آثار مؤلفانی مانند سید محسن امین صاحب کتاب *کشف الإرتیاب* و یا جعفر سبحانی مؤلف *آیین وهابیت*،

العبادة حذها و مفهومها، الشفاعة في الكتاب و السنة و نیز مجموعه کتب سلسله مباحث وهابیت شناسی از علی اصغر رضوانی، توحید و شرک در نگاه شیعه و وهابیت تألیف احمد عابدی، توسل و رتبه شبهات تألیف یوسف احمد دجوی مصری، «سلفیته: بدعت یا مذهب» تألیف محمدسعید رمضان البوطی، آرای وهابیت در ترازوی قرآن و سنت تألیف احمدحسین فلاحی و ... از میان مقالات نیز می توان به «بررسی و نقد آرای وهابیت در انتساب عنوان شرک به شیعه از منظر قرآن کریم» نوشته سید ابوالفضل سجادی و مهدی آشناور، «عبادت در اندیشه شیعه و وهابیت» از محمدجواد ذاکری، «مؤلفه های توحید عبادی در مقارنه دیدگاه امامیه و سلفیه» محمدعلی اخویان و ... اشاره کرد. لازم به ذکر این نکته است که در هیچ کتاب و یا مقاله ای به صورت مستقل به بررسی عقاید وهابیت از نگاه علامه طباطبائی پرداخته نشده است و این مقاله درصدد است این امر را محقق سازد.

با ذکر این نکات، مقاله حاضر درصدد است به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- ۱- مفهوم اصلی و صحیح شرک، تبرک، توسل، شفاعت و قسم به خدا چیست؟
- ۲- دایره و قلمرو شرک تا کجاست و مصادیق صحیح آن چیست؟
- ۳- وهابیت چه اعتقادات و اصول فکری در باب شرک و مصادیق آن دارد؟
- ۴- علامه طباطبائی چگونه به این افکار و عقاید پاسخ داده است؟

برای پاسخگویی بهتر به افکار نادرست وهابیون، نیاز جدی به مراجعه به اصلی ترین منابع آنان است که در این مقاله سعی شده که این عمل به درستی انجام گیرد. با بررسی مفهوم این اعمال که وهابیون معتقد به شرک آن هستند، نادرست بودن اعتقاد آنان مشخص خواهد شد. این مقاله با استناد به منابع دست اول وهابیت درصدد است پس از گردآوری و تنظیم اندیشه های وهابیت درباره شرک و مصادیق آن - که زیربنای بنیادین در زیر سؤال قرار دادن مسائل مربوط به امامت و اولیای الهی است - با روش ارزیابی تحلیلی، آنها را در بوتۀ ارزیابی قرار دهد و با تأکید بر دیدگاه های علامه طباطبائی^(۶) در تفسیر المیزان به نقد آنها پردازد.

۱- مفهوم‌شناسی شرک، تبرک، توسل، شفاعت و قسم در لغت و اصطلاح

۱-۱) مفهوم شرک در لغت و اصطلاح

«شرک» به معنی نصیب، شرکت و مشارکت، خلط دو مالکیت و مخالطه دو شریک، و «مشرک» نام برای کسی است که نسبت به خدا کفر ورزیده است و برای او شریک قائل شده است (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۴۴۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۵۱؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۳۱۱ و مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶: ۴۷). «شریک» کسی است که در کاری یا چیزی با دیگری سهیم است. در این صورت، هر کس به خدا شرک ورزد، مشرک است؛ زیرا برای خدا شریک قرار داده است (ر.ک؛ ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۳: ۴۶۶؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۲۰). شرک انسان در دین دو گونه است: شرک عظیم که اثبات شریک برای خدای تعالی است و شرک صغیر که مراعات غیرخدا با او در برخی امور است که این همان ریا و نفاق است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۵۲) و شرک در اصطلاح، همتا قرار دادن برای خداست و ممکن است در صفات، افعال و یا حتی ذات باشد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۵۷۱). با تقارن دو یا چند فرد در عملی یا امری که برای هر یک از آنها بهره یا تأثیری در عمل یا امر باشد، شرک در عمل تحقق می‌یابد (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶: ۴۸). بنابراین، در تحقق مفهوم شرک، اعتقاد به عرضیت غیرخدا در کنار خدا نهفته است و از نگاه علامه طباطبائی، شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همان‌گونه که کفر و ایمان هم از این نظر مراتبی دارند؛ مثلاً اعتقاد به اینکه خدا دو تا و یا بیشتر است و نیز بت‌ها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است جلی و از این شرک کمی پنهان‌تر شرکی است که اهل کتاب دارند و برای خدا فرزند قائل هستند، از این هم کمی مخفی‌تر اعتقاد به استقلال اسباب است، اینکه انسان مثلاً دوا را شفادهنده بپندارد و همه اعتماد او به آن باشد، این نیز یک مرتبه از شرک است و اینگونه ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود تا برسد به شرکی که به جز بندگان مخلص خدا احدی از آن بری نیست و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدا، عز و جل. پس همه اینها شرک است، اما این باعث نمی‌شود که کلمه «مشرک» بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق شود، هم‌چنان که اگر مسلمانی نماز و یا واجبی دیگر را ترک کند، به آن

واجب کفر ورزیده است، ولی کلمه «کافر» بر او اطلاق نمی‌شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۲۰۳). پس شرک مراتب و گستره خاص خود را دارد و هر عملی که در آن به غیر خدا ارزش و بها داده شود، شرک نیست، بلکه اگر این کار به صورت مستقل و به قصد عبادت انجام گیرد، شرک نامیده می‌شود.

۲-۱) معناشناسی تبرک در لغت و اصطلاح

«تبرک» در لغت به معنای طلب برکت است و «برکت» به معنای فضل، فیض، خیر و زیادت مخصوص، خواه مادی باشد یا معنوی (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۵۹)، فایده ثابت، نمو، زیادت (ر.ک؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۸۹؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۳۶۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۳۹۵ و فیتومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۴۵) و ثبوت خیر الهی در چیزی است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۱۹؛ ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۲۰؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۳۹۰ و جوهری، بی‌تا، ج ۴: ۱۰۷۵). «تبرک» از باب تفعّل است و دلالت بر مطاوعه دارد. تبرک، برکت گرفتن از چیزی و تیمّن به آن است (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۳۹۶) و اینکه در حدیث آمده که «فحنکه و تبرک علیه»، یعنی «دعایه بالبرکه» (ر.ک؛ ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۲۰). تبرک به چیزی، یعنی طلب برکت از طریق آن شیء، در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت‌هایی است که خداوند متعال برای آنها امتیازها و مقام‌های خاصی قرار داده است، همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر^(ص) یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفات ایشان. علامه پیرامون معنای برکت در قرآن کریم بیان می‌کند که برکت به معنای خیری است که در چیزی مستقر و لازمه آن شده باشد و از آنجا که غرض از دین، تنها سعادت معنوی و یا حسّی منتهی به معنوی است، لذا مقصود از برکت در لسان دین، آن چیزی است که در آن خیر معنوی و یا مادی منتهی به معنوی باشد؛ مانند آن دعایی که ملائکه در حق ابراهیم^(ع) کردند و گفتند: ﴿رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ (هود/ ۷۳) که مراد از آن، برکت معنوی مانند دین و قرب خدا و سایر خیرات گوناگون معنوی، و نیز برکت حسّی مانند مال، کثرت، بقای نسل و دودمان و

سایر خیرات مادی است که برگشت آن به معنویات می‌باشد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۲۸۱) و چون پیامبر^(ص) و اهل بیت^(ع) به کمال و قرب الهی نزدیکترند، در نتیجه، برکت و خیر سرشار الهی در ایشان فراوان است. مؤمنان نیز برای رسیدن به قرب الهی و بهره‌مندی از خیر و برکت، به ایشان و آثار باقی‌شان تبرک می‌جویند.

۳-۱) معنای «توسل» در لغت و اصطلاح

برخی از اهل لغت دو اصل معنایی متباین برای «وسل» ذکر کرده‌اند: یکی رغبت و طلب و دیگری سرقت (ر.ک؛ ابن فارس، بی‌تا، ذیل وسل؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱: ۷۲۴-۷۲۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۸۷۱). اما در *التحقیق فقط* یک اصل معنایی برای وسل ذکر شده است و آن، رغبت به تقرب است؛ خواه مادی، خواه معنوی. وسیله یا ارادی است یا طبیعی. وسیله ارادی مانند انبیاء، ائمه و اولیای مقربین و وسیله طبیعی مانند درجات ایمان و مقامات معرفت و صفات روحانی و اعمال خالص الهی. توسل از باب تفعل است و دلالت بر مطاوعه دارد؛ یعنی برای سیر به سوی خدای تعالی و طلب قرب و رضای او وسیله‌ای برای او قرار دادم. پس او اطاعت کرد و آن وسیله را اختیار نمود و به آن تمسک جست. انتخاب وسیله و اختیار آن با اختلاف مراتب افراد و نیز حالات و معارف و درجات طلب و ایمان آنها متفاوت است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۳: ۱۰۸-۱۰۹). وسیله به معنی تقرب و نزدیکی، هم به صورت مصدر و هم اسم آمده است؛ یعنی آنچه که با آن تقرب حاصل شود (ر.ک؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۸: ۲۱۸؛ ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۶: ۱۸۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۹۱ و قیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۶۶۰). وسیله منزلت نزد پادشاه، درجه، قربت، تقرب به خدا با عمل است (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱: ۷۲۴).

توسل به اولیای الهی نوعی تمسک به وسیله است که در قرآن به آن دعوت شده است و قرآن پیوسته به جامعه باایمان و باتقوا دستور می‌دهد که به دنبال وسیله بروند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (المائدة/ ۳۵). توسل اقسام مختلفی دارد؛ از جمله: انجام فرائض که یکی از اسباب تقرب به

درگاه الهی است، توسل به اسماء و صفات خدا، توسل به قرآن، توسل به دعای برادر مؤمن، توسل به دعای پیامبر^(ص) در زمان حیات و پس از رحلت، توسل به منزلت انسان‌های پاک و والا. توسل یکی از طرق دعاست و در واقع، بابی از ابواب توجه به خداوند سبحان است. پس مقصد و مقصود اصلی و حقیقی، خداوند سبحان است و شخصی که به او توسل می‌جویی، واسطه و وسیله تقرب به خداست و اگر کسی غیر از این اعتقاد داشته باشد، مشرک است.

۴-۱) تبیین مفهوم شفاعت در لغت و اصطلاح

ریشه «شفع» در لغت به معنای الحاق چیزی یا نیرویی به مثل آن برای رسیدن به هدف مطلوب و تحصیل نتیجه مقصود است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶: ۸۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۵۷؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۴۸). شفاعت فقط از سوی خداوند متعال بی‌واسطه یا به‌واسطه اولیای او و به اذن خدا تحقق می‌یابد؛ زیرا اولیای الهی به منزله وجه خداوند هستند (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶: ۸۴). شافع کسی است که از غیر خودش طلب شفاعت می‌کند (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۲۶۰) و شفیع صاحب شفاعت است (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۵۳). طبق تعریف علامه طباطبائی، شفاعت از ماده (ش - ف - ع) است که در مقابل کلمه (وتر: تک) به کار می‌رود. در حقیقت، شخصی که متوسل به شفیع می‌شود، نیروی خود او به تنهایی برای رسیدنش به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می‌زند و در نتیجه، آن را دوجندان نموده، به آنچه می‌خواهد نائل می‌شود، به طوری که اگر این کار را نمی‌کرد و تنها نیروی خود را به کار می‌زد، به مقصود خود نمی‌رسید، چون نیروی خود او به تنهایی ناقص، ضعیف و کوتاه بود. اگر انسانی بخواهد به کمالی و خیری مادی یا معنوی برسد که از نظر معیارهای اجتماعی، آمادگی و ابزار آن را ندارد و اجتماع وی را لایق آن کمال و آن خیر نمی‌داند و یا بخواهد از خود شری را دفع کند؛ شری که به سبب مخالفت، متوجه او می‌شود و از سوی دیگر، قادر بر امتثال تکلیف و ادای وظیفه نیست، در اینجا متوسل به شفاعت می‌شود و به عبارتی روشن‌تر، اگر شخصی بخواهد به ثوابی برسد که اسباب آن را تهیه ندیده است و از عقاب مخالفت تکلیفی خلاص گردد، بدون اینکه تکلیف را انجام دهد، در اینجا متوسل به شفاعت می‌گردد و مورد تأثیر شفاعت هم

همین جاست، اما نه به طور مطلق؛ زیرا بعضی افراد هستند که اصلاً لیاقتی برای رسیدن به کمالی که می‌خواهند ندارند؛ مانند یک فرد عامی که می‌خواهد با شفاعت اعلم علماء شود، با اینکه نه سواد دارد و نه استعداد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۱۵۷-۱۵۹). مؤمنی که دچار گناهی شده، به اذن خداوند متعال از انبیا و اولیای الهی و هر آنچه که نزد خداوند اجر و قرب دارد، درخواست شفاعت می‌کند تا ایشان از خداوند بخواهند که وی را بیمارزد و طیّ مسیر کمال را برایش آسان گرداند و این عمل چون به اذن خداوند و به اراده اوست و به صورت استقلالی نیست و در آن اخلاص در توحید عبادی نهفته است، شرک نیست.

(۵-۱) تبیین مفهوم قسم در لغت و اصطلاح

ابن فارس دو اصل معنایی برای قسم ذکر کرده است: یکی دلالت بر جمال و حُسن و دیگری تجزیه چیزی (ر.ک؛ ابن فارس، بی تا، واژه قسم). ریشه قسم در لغت به معنی تقسیم و حلف آمده است. اهل لغت معتقدند قسم به معنی حلف در اصل از «الْقَسَامَةُ» گرفته شده که به معنای سوگند و قسمی است که بر اولیای مقتول ادا می‌شود. سپس واژه قسم اسم برای هر سوگندی شده است (ر.ک؛ همان؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۶۷۰؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۵: ۶۲ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۴۸۱). پس قسم اسم از «أَقْسَمَ بِاللَّهِ إِذَا حَلَفَ» است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۵۰۳ و طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۱۳۸). از قسم به معنی حلف، مشتقات زیادی استعمال شده است و این مفهوم با معنی تقسیم متناسب است. حلف، التزام و تعهد و تقطیع است و در آن قاطعیّت و فصل موضوع از غیر خود است. قسم از ناحیه خلق به معنی ذکر چیزی است که معتقد به مقام، عظمت و جلال آن می‌باشد و گوینده آن را واسطه در خبر یا انشای خود قرار می‌دهد تا شنونده را به سخنش مطمئن سازد. اما قسم از ناحیه خالق به منزله ذکر عظمت و شأن چیزی در مقام حقّ و نزد خدای تعالی است. پس قسم به آن چیز، عظمت و شأن واقعی و علو مقام آن را نزد خدا و ضرورت توجه به موقعیّت آن را در عالم خلق و معنا مشخص می‌کند (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹: ۲۶۴). از نظر علامه، قسم عبارت است از ایجاد ربط خاصی بین خبر و یا انشاء و بین چیز دیگری که شرافت و منزلت دارد، به گونه‌ای که بر حسب این قرارداد، بطلان و دروغ بودن انشاء یا خبر، مستلزم بطلان آن چیز باشد و

چون آن چیز در نظر صاحب قرارداد مکانت و احترام لازم‌الرعايه دارد و هیچ گاه راضی به اهانت به آن نیست، از این روی، فهمیده می‌شود که در خبری که داده، راستگو است و در تصمیمی که گرفته، پایدار است. پس قسم در این گونه امور، تأکیدی است بالغ (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶: ۲۰۸). در آیات قرآن کریم، در بسیاری از موارد دیده می‌شود که خداوند متعال به غیر خود سوگند یاد کرده است. اگر این عمل منکر و سوء بود، خداوند نباید آن را انجام می‌داد. قرآن مجید پیشوای اعلا، ثقل اکبر و الگوی زنده هر مسلمانی است و اینکه سوگند خداوند به غیر خود در قرآن آمده، نشان از اباحت آن دارد.

۲- مصادیق شرک از نگاه وهابیت

عظمت هر عملی به عظمت اثر آن است. عظمت معصیت به عظمت کسی است که نافرمانی‌اش می‌شود، چون که مؤاخذه عظیم نیز عظیم است. بنابراین، بزرگترین گناهان و نافرمانی‌ها، نافرمانی خداست، چون عظمت کبریایی همه، از او است، او فوق هر عظمت و کبریایی است، چون او خدایی است بی‌شریک، و بزرگترین نافرمانی‌های او این است که برایش شریک قائل شویم: «إِنَّ الشُّرْكَ أظْلَمُ عَظِيمٌ» در این جمله عظمت شرک را مقید به قیدی یا با مقایسه با سایر گناهان نکرده تا بفهماند که عظمت ظلم شرک آن قدر است که با هیچ گناه دیگری قابل قیاس نیست. در این مقاله، مهم‌ترین موارد مصداق شرک، در آثار علمای فرقه وهابیت مورد بررسی، تحلیل و نقد قرار خواهد گرفت. این عناوین عبارتند از:

۲-۱) تبرک به غیر خدا

وهابیون بر شیعیان، بلکه بر تمام فرقه‌های مسلمان در موضوع تبرک اشکال وارد کرده‌اند. سخن آنان این است که چرا شیعیان قبور پیامبران، امامان، صالحان و اولیاءالله را می‌بوسند و به آنان تبرک می‌جویند، در صورتی که این عمل، مانند عمل اهل جاهلیت است که آنها نسبت به اصنام و بت‌های خود انجام می‌دادند. وهابیون درباره مجاز نبودن تبرک، برخلاف رئیس مذهب خود فتوا داده‌اند؛ زیرا طبق گفتار ابن تیمیه، احمد بن حنبل و اصحاب مالک، در تبرک به منبری که محل نشستن پیامبر^(ص) و جای دست اوست، رخصت داده، ولی تبرک به

قبر حضرت را رخصت نداده‌اند. برخی از روایات، تبرک به قبر پیامبر^(ص) را هم حکایت کرده‌اند؛ زیرا احمد برخی از مردگان را تشییع کرد، دستش را بر قبر او می‌گذاشت و برای او دعا می‌نمود و فرق بین این دو موضع را روشن دانسته است (ر.ک؛ ابن تیمیه، بی‌تا، الف: ۷۲۱). طرفداران وهابیت، تبرک به آثار اولیاءالله را شرک و انجام‌دهندگان آن را مشرک می‌دانند. لذا مسلمانانی را که به قبر، تبرک می‌جویند یا به زیارت آن می‌روند، «قبوریتین» می‌نامند. آنان گشتن دور قبر، تبرک جستن و مسح کردن به آن را سبب شرک دانسته، این امر را همانند اعمال بت پرستان می‌دانند. از این رو، می‌گویند دست گذاشتن روی قبر، مس کردن و بوسیدن آن از بدعت‌هایی است که شرعاً از آن منع شده است (ر.ک؛ همان: ۳۱۴؛ ابن عبدالوهاب، ۱۴۲۶ق: ۴۸؛ آل‌شیخ، ۱۴۲۱ق: ۱۳۳؛ بن‌باز، ۱۴۱۶ق، ج ۴: ۳۳۰). وهابیت معتقد است سنگ‌هایی که برای تبرک و نذر قرار داده شده، در صورت امکان، باید معدوم و از روی زمین برچیده شوند (آل‌شیخ، ۱۴۲۱ق: ۲۳۷). وهابیتون تبرک به قبور انبیا و اولیای الهی و آثار آنان، همچنین تبرک به اماکن مقدس و اعیاد را با بت پرستی جاهلیت مقایسه می‌کنند.

۲-۲) نقد دیدگاه وهابیت در تبرک

یکی از امور رایج در نزد تمام مسلمانان، تبرک به آثار انبیا و اولیای الهی، به‌ویژه رسول گرامی اسلام^(ص) است. هرگز نباید پنداشت که نزول برکت الهی بر چیزی، منافات با عمل سایر عوامل دارد؛ زیرا معنای اینکه خداوند اراده کرده که فلان چیز برکت و خیر کثیر داشته باشد، این نیست که اثر اسباب و علل مقتضی را ابطال کند، چون اراده خداوند سببی در طول سایر علل و اسباب است، نه در عرض آن (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۲۸۱). هدف خداوند از نفی تأثیر اشیاء یا موجودات، نفی از تأثیر استقلالی است. علامه به‌خوبی این موضوع را تبیین کرده است. از نظر ایشان، اگر شیعیان انبیا و اولیای الهی را تعظیم می‌کنند و با تربت آنان تبرک می‌جویند، برای این است که این اعمال را مصادیقی برای تعظیم شعائر می‌دانند. در این راستا، وی به آیه شریفه ﴿ذَلِكُمْ وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (الحج/۳۲) و آیه مؤدّت به ذوی‌القربی و به آیات دیگر، روایات و سنت تمسک می‌کند. پس چنین کسی که این‌گونه اعمالی را انجام می‌دهد، می‌خواهد وسیله‌ای به درگاه خدا ببرد و بنا

به آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (المائدة/ ۳۵) عمل کرده باشد. با این وصف، می‌توان گفت که خدای تعالی ابتغاء وسیله به انبیا و اولیا را تشریح کرده است و دوست داشتن آنان و تعظیم ایشان را واجب فرموده است. همین دوستی و تعظیم را وسائلی به درگاه خود قرار داده است. در این صورت، معنا ندارد که خدای تعالی محبت به چیزی و تعظیم آن را واجب کند و در عین حال، آثار آن را تحریم نماید. بنابراین، هیچ منعی وجود ندارد که کسی از راه دوستی انبیا، امامان الهی و تعظیم امر آنان، همچنین سایر آثار و لوازمی که برای محبت و تعظیم هست، به درگاه خدا تقرب بجوید. ناگفته نماند که دوستی، تعظیم و بوسیدن ضریح و سایر آثار محبت، در صورتی مورد قبول است که جنبه توسل و استشفاع داشته باشد، نه اینکه این امور و این اشخاص را، مستقل در تأثیر بدانند و یا این اعمال جنبه پرستش داشته باشد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰: ۲۹۵-۲۹۶).

بنابراین، می‌توان گفت که همه چیزها و کارها، به اذن و مشیت الهی است و می‌توان به آنها تبرک جست؛ زیرا آنها نزد خداوند فضیلت و تقرب دارند و آنان بدون اذن الهی نمی‌توانند خیری برسانند یا شری را دفع نمایند. در این راستا، خداوند درباره حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ و مرا هر جا که باشم - وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است!﴾ (مریم/ ۳۱). همچنین درباره حضرت موسی (ع) آمده است: ﴿... وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا؛ و او نزد خداوند، آبرومند (و گرانقدر) بود!﴾ (الأحزاب/ ۶۹) و در باب حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق بیان شده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است = فرشتگان و موسی] و منزّه است خداوندی که پروردگار جهانیان است!﴾ (التمل/ ۸).

یادآوری می‌شود که با توجه به آیات قرآن کریم، بعضی از مکان‌ها برکت دارند؛ مانند مسجدالحرام: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَاءَ مُبَارَكًا؛ اولین خانه عبادتی که برای

مردم بنا نهاده شد، آن خانه‌ای است که در مکه واقع است؛ خانه‌ای پربرکت که مایه هدایت همه عالمیان است ﴿(آل عمران / ۹۶) و مانند مسجدالاقصی که خداوند فرموده است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾: پاک و منزّه است خدایی که در مبارک شبی، بنده خود (محمد ص) را از مسجدالحرام (مکه معظمه) به مسجد اقصایی که پیرامونش را (به قدوم خاصان خود) مبارک ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند که همانا خداوند شنوا و بیناست ﴿(الإسراء / ۱).

همچنین برخی از زمان‌ها نیز برکت دارند؛ مثلاً شب قدر: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...﴾ که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم... ﴿(الدخان / ۳) و دهه ذی‌حجه: ﴿وَالْفَجْرِ * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ﴾: به سپیده‌دم سوگند * و به شبهای دهگانه ﴿(الفجر / ۲-۱)، ماه‌های حرام: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ...﴾: از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام سؤال می‌کنند. بگو: جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است... ﴿(البقره / ۲۱۷)، وقت سحر: ﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ و در سحرگاهان استغفار می‌کردند ﴿(الذّارّيات / ۱۸) (ر.ک؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۳۲۴ و بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۵: ۶۵۰).

ناگفته نماند که تبرک به آثار و اشیاء نیز به موجب انتساب به اشخاص و به سبب شرافت اشخاص، شرافت یافته، بزرگ، محبوب و ارزشمند گردیده است. باید از وهابییون پرسید: درباره پیراهن یوسف چه می‌گویند که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿إِذْ هَبُوا بَقْمِيصِي هَذَا عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ (یوسف / ۹۳)، یعقوب نیز پیراهن یوسف را بر دیدگان خود می‌افکند و در همان دم بینایی خود را باز می‌یابد، چنان که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ (یوسف / ۹۶). خداوند متعال قرآن را در چهار موضع به عنوان «مبارک» توصیف نموده است (ر.ک؛ الأنعام / ۵۰، ۹۲ و ۱۵۵ و ص / ۲۹). با این توصیف، علامه طباطبائی قرآن را نیز مایه شفا دانسته است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۱۸۴). بنابراین، تبرک به انبیا و اولیای الهی، مکان‌های مقدس، زمان‌های مبارک و آثار و اشیاء متبرکه، همگی به

اذن خدا و تشریح اوست و هیچ یک به صورت مستقل قابل تبرک نیست و نیز تبرک به آنها به معنی اسقاط اسباب و علل نیست. از سخنان علامه چنین برمی آید که وی برای رد دیدگاه وهابیت درباره تبرک، تأثیر استقلالی افراد و اشیاء را نفی می کند و با استدلال به آیات قرآن، تبرک به افراد، مکان ها، زمان ها و اشیاء را به اذن خداوند برای تقرّب به او اثبات می کند.

۲-۳) توسّل به انبیاء و اولیای الهی

یکی دیگر از مسائلی که محور شبهه افکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان قرار گرفته، مسئله توسّل به اولیای الهی است. توسّل به پیامبران و اولیای الهی را برای نخستین بار ابن تیمیّه در قرن هشتم هجری قمری انکار کرد و پس از چند قرن، این جریان به وسیله محمد بن عبدالوهاب شدت گرفت و توسّل به ایشان، نامشروع و از مظاهر شرک و احیاناً عبادت اولیا اعلام و معرفی شد. ابن تیمیّه معتقد بود که احدی از علما نگفته است که توسّل و استشفاع از پیامبر (ص) یا هر مرد صالحی پس از وفاتش جایز باشد و چنین چیزی را دوست نداشتند؛ زیرا دعا و توسّل عین پرستش و بندگی است (ر.ک؛ ابن تیمیّه، ۱۴۱۵ق. ۹۰: ۹۳). بنا بر نظر محمد بن عبدالوهاب، اگر کسی تمام شب و روز عبادت کند و آنگاه در کنار قبر پیامبر (ص) و یا ولی خدا حاضر شود و آنان را صدا کند، در حقیقت، دو پروردگار را پرستیده است و این چنین فردی موحد نیست (ر.ک؛ ابن عبدالوهاب، بی تا، ب، ج ۶: ۱۴۶).

به گفته بن باز، توسّل به صالحان دو قسم است: قسم اول، توسّل به دعای آنهاست و این اشکالی ندارد؛ زیرا صحابه رسول خدا (ص) در زمانی که آن حضرت زنده بود، به دعای آن حضرت متوسّل می شدند و پیامبر (ص) درباره آنان دعا می کرد و آنان به فیض می رسیدند. قسم دوم، توسّل به خود آنهاست. این گونه توسّل جایز نیست، بلکه از جهتی بدعت و از جهتی دیگر شرک است؛ زیرا هر کسی که معتقد باشد شخصی در تحقق امری تأثیرگذار است، نوعی از انواع شرک را اظهار کرده است (ر.ک؛ بن باز، ۱۴۱۳ق.، ج ۱: ۹۰ و همان، ۱۴۱۶ق.، ج ۴: ۳۱۱). در این دیدگاه، فرق میان توسّل به شخص یا توسّل به دعای آن شخص مشخص نیست و نیز جایگاه و ارزش نیت در عمل نیز نادیده گرفته شده است و ظاهر عمل، ملاک شرک بودن یا نبودن آن است. پس یک نوع جمود فکری و ظاهرگرایی برقرار است.

۴-۲) نقد دیدگاه وهابیت در توسل

در پاسخ به اینکه وهابیون توسل شیعیان به پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) را مانند بت پرستی مشرکان می‌دانند، باید گفت که این دو عمل کاملاً با هم تفاوت دارند. علامه طباطبائی^(ره) در تفسیر المیزان ذیل آیه شریفه ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ (الإسراء/۵۷) بیانی دارند که خلاصه آن چنین است: مسئله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقربین درگاه خدا، به طوری که از آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (المائدة/۳۵) برمی‌آید، عمل صحیحی است و غیر از آن عملی است که مشرکین بت پرست می‌کنند؛ چراکه آنان متوسل به درگاه خدا می‌شوند، ولی تقرب و عبادت را نسبت به ملائکه و جن و اولیای انس انجام می‌دهند و عبادت خدای را ترک می‌کنند، نه او را عبادت می‌کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیمناک، بلکه همه امید و ترسشان نسبت به وسیله است. لذا تنها وسیله را عبادت می‌کنند و امیدوار رحمت وسیله و بیمناک از عذاب آن هستند، آنگاه برای تقرب به آن وسیله که به زعم ایشان، یا ملائکه است و یا جن و یا انس، متوسل به بت‌ها و مجسمه‌ها شده، خود آن خدایان را رها می‌کردند و بت‌ها را می‌پرستیدند و با دادن قربانی‌ها به آنها تقرب می‌جستند. خلاصه اینکه ادعای اصلی‌شان این بود که ما به وسیله بعضی از مخلوقات خدا، به درگاه او تقرب می‌جوئیم، ولی در مقام عمل، آن وسیله را به طور مستقل پرستش نموده، از خود آنها بیمناک و به خود آنها امیدوار بودند، بدون اینکه خدا را در آن منافع مورد امید و آن ضررهای مورد بیم مؤثر بدانند. پس در نتیجه، بت‌ها و یا خدایان را شریک خدا در ربوبیت و پرستش می‌دانستند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۱۲۸-۱۳۰).

برخی این شبهه را مطرح می‌کنند که توسل اختصاص به زمان حیات پیامبر دارد. پاسخ ما این است که دلیلی بر این اختصاص وجود ندارد؛ زیرا روح بقا دارد و احساس، درک و دریافت از سوی روح انجام می‌گیرد. بدون شک آن حضرت کامل‌ترین احساس و برترین ادراک و قوی‌ترین دریافت را دارد. توسل به دعای پیامبر^(ص) همان‌گونه که در حیات پیامبر^(ص) جایز است، بعد از رحلت آن حضرت نیز مشروع است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا: و اگر نامبردگان بعد از آن خلاف کاری ها - یعنی تحاکم نزد طاغوت و اعراض از رسول و سوگند دروغ - از دَرِ توبه نزد تو آمده بودند و از خدا طلب آمرزش کرده بودند و رسول برایشان طلب مغفرت کرده بود، می دیدند که خدا توبه پذیر و مهربان است ﴿النساء / ۶۴﴾. این آیه بیانگر آن است که واسطه قرار دادن پیامبر^(ص) برای توسل و دعا کردن برای انسان های گناهکار، مطلوب و مفید است و موجب نتیجه خوب خواهد شد و آیه ۱۱۴ سوره توبه که بیانگر استغفار ابراهیم^(ع) برای پدرش است نیز این مطلب را تأیید می کند. آیه شریفه ۶۴ سوره نساء شامل دوران حیات پیامبر^(ص) و نیز دوران پس از رحلت ایشان است و اگر کسی بخواهد توسل به ایشان را در این آیه محدود به دوران حیات آن حضرت قرار دهد، اشتباه کرده است و به بیراهه رفته است، چون هرگاه فعلی بعد از حروف شرط قرار گیرد، معنای عموم را می رساند و از بهترین حالات فهم کلی و عموم یک عبارت است (ر.ک؛ حسینی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۱۳-۲۱۴؛ شوکانی، ۱۳۸۲: ۲۲ و ۱۲۲ و مالکی، ۱۴۲۴ق: ۱۷). هیشمی از نویسندگان و دانشمندان مشهور اهل سنت از عبدالله بن مسعود از رسول خدا^(ص) نقل می کند که پیامبر^(ص) فرمود:

«زندگی و حیات من برای شما خیر و برکت است؛ زیرا با هم گفتگو می کنیم. شما سخن می گوید و من هم با شما سخن می گویم. مرگ من هم برای شما برکت است، چون کارهای شما بر من عرضه می شود و هر کار خوبی را که دیدم، خدا را شکر می کنم و برای هر کار ناپسندی از خدا آمرزش می خواهم» (هیثمی، ۱۴۰۲ق، ج ۹: ۲۴).

از این روایت برمی آید که رابطه پیامبر^(ص) حتی پس از مرگ با پیروانش برقرار است.

طبق آیه تطهیر و آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره واقعه و تفسیر علامه طباطبائی از این آیات، قرآن را جز مطهران (پاکان) نمی فهمند. در نتیجه، اثبات می شود که اهل بیت پیامبر^(ص) پاکان و عالمان به قرآنی هستند که تبیان هر چیز است؛ همان ها در مسئله شهادت به حقی که در آن لغو و تأییم راه نداشته باشد، قدر متقن از افراد امت هستند. پس نباید گفت که توسل به این

بزرگواران و شفیع قرار دادن آنان در درگاه خدا شرک است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۴۵-۴۶).

باید گفت دلیلی وجود ندارد که توسل فقط به پیامبر^(ص) اختصاص یابد، برای اثبات این ادعا دو دلیل هست: ۱- آنچه از اجماع صحابه بر توسل به غیر پیامبر^(ص) ذکر شده است. ۲- اینکه توسل به اهل فضل و علم، در حقیقت، توسل به اعمال صالح و برتری و فضل آنان است؛ زیرا افضلیت جز به عمل نیست (ر.ک؛ مالکی، ۱۴۲۴ق: ۶۵). به عنوان مثال، می‌توان به توسل عمر به عباس برای دعای باران اشاره کرد (ر.ک؛ بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۳۴۲؛ بیهقی، ۴۰۸ق، ج ۳: ۳۵۲ و سبکی، بی‌تا: ۱۷۲). ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «از قصه عباس استفاده می‌شود که طلب همراهی و وساطت اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر^(ص) مستحب است» (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ج ۲: ۴۱۱). مناوی نیز این نوع توسل را مستحب دانسته است (ر.ک؛ مناوی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۲۷۳). قسطلانی می‌گوید: «در داستان عباس بن عبدالمطلب تصریح به توسل شده است و با این داستان نظریه کسانی که توسل را به طور مطلق - چه توسل به افراد زنده و چه افراد مرده - و کسانی که توسل به غیر پیامبر را ممنوع می‌دانند، باطل می‌شود» (قسطلانی، ۱۴۲۵ق، ج ۳: ۳۸۰).

پس صرف توسل شرک نیست، بلکه اگر کسی با اعتقاد به ربوبیت اهل بیت^(ع) به آنان توسل جوید، مشرک می‌شود؛ زیرا به دو واجب‌الوجود اعتقاد داشته است. اما اگر کسی آنان را واسطه درگاه الهی و مؤثر در این عالم بداند و بر طبق آیه **﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾** بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم، مگر آن‌چه خدا خواسته است **﴿(الأعراف/۱۸۸)**، بگوید به اذن خداوند تأثیرگذار هستند، در این صورت، عمل او نه تنها شرک نیست، بلکه بهترین مصداق و نمونه توحید است و خود قرآن نیز فرموده است که به درگاه الهی وسیله أخذ کنید: **﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾** (المائدة/ ۳۵) علامه به صراحت مسئله توسل به پیامبر^(ص) و اولیای الهی را صحیح و جایز دانسته است و مشروع اعلام کرده است. کیفیت استدلال به آیه ابتغاء وسیله نیز این است که اولاً وسیله کلمه‌ای عام است و شامل هر وسیله‌ای می‌شود. ثانیاً قبل از **﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾** اشاره به تقوا و عمل صالح شده است.

پس مقصود از وسیله باید چیزی غیر از عمل باشد که همان ذوات اولیاست. ثالثاً در آخر آیه سخن از جهاد به میان آمده است، پس وسیله نمی‌تواند همان جهاد باشد.

۵-۲) زیارت قبور

فرقه وهابیت زیارت قبور را بدعت دانسته است و مسلمانان را از داشتن چنین رابطه‌ی خالص و نابی محروم ساخته است. ابن تیمیّه در تضعیف روایات مربوط به زیارت می‌گوید: «احادیثی که از پیامبر^(ص) درباره‌ی زیارت قبور رسیده، تماماً ضعیف، بلکه جعلی است و در دین بر هیچ کدام از آنها اعتماد نمی‌شود. لذا اهل صحاح و سنن هیچ یک از آنها را روایت نکرده‌اند، بلکه کسانی آنها را نقل کرده‌اند که به نقل احادیث ضعیف می‌پردازند، همچون دارقطنی، بزار و دیگران» (ابن تیمیّه، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۴۴۱؛ همان، ۱۳۹۹ق: ۷۲ و ۱۵۶). محمدبن عبدالوهاب عقیده‌ی خود را این گونه بیان می‌کند که احترام شیعه به قبور پیامبران و اولیا، و نیز دعا، زیارت، توسل و شفاعت، همه حرام‌اند؛ زیرا آنان قبور را خدا قرار می‌دهند و زیارت قبور بزرگان، از شرک بت پرستان دوران جاهلیت بدتر است (ر.ک؛ ابن عبدالوهاب، بی‌تا، الف: ۲۳-۵۰). یکی دیگر از نشانه‌ها و شاخصه‌های شرک از دیدگاه وهابیت، تعمیر و ساختن قبور پیامبران و اولیای الهی است و نیز بالا آوردن قبرها از نشانه‌ها و صورت‌های دوگانه‌پرستی است. گنج‌مالی قبور و نماز خواندن در کنار آنها، مانند بزرگداشت بت‌ها یا سجده کردن و تقرب به آنها شرک است، بلکه شرک به اینها مهم‌ترین شرک و بزرگترین کفر است (ر.ک؛ آل‌شیخ، ۱۴۲۱ق: ۲۴۴، ۴۸۱ و ۴۸۳ و ابن‌قیم، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۴۶).

۶-۲) نقد دیدگاه وهابیت در زیارت قبور

زیارت قبور، به‌ویژه زیارت مرقد پیامبر^(ص)، ائمه^(ع) و اولیای الهی از اعمال مستحب است که آثار دنیوی و اخروی فراوان دارد و در روایات بسیار سفارش شده است و عمل صحابه به این سفارش‌ها نقل شده است (ر.ک؛ ابن‌قولویه، ۱۳۵۶: ۶۷؛ مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۴۴: ۲۶۰؛ خطیب بغدادی، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۰؛ قسطلانی، ۱۴۲۵ق، ج ۳: ۴۱۷؛ ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۶ق، ج ۷: ۳۳۹؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۵: زیارت مشاهد مشرفه). پیامبر^(ص) می‌فرماید:

«نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا لیزیدکم زیارتها خیراً: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، آنها را زیارت کنید؛ زیرا زیارت آنها برای شما افزایش خیر می‌آورد» (حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۱: ۳۷۶). نصوص وارد شده در باب زیارت زیاد است؛ به عنوان مثال از پیامبر^(ص) نقل شده که فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرِی وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی: هرکس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او واجب است» (ر.ک؛ دارقطنی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۲۷۸؛ بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۴۹۰).

ابن تیمیّه برای اثبات عقیده خود به چند روش عمل می‌کند که نمی‌تواند عقیده او را به اثبات برساند. گاهی عقیده خود را به همه مسلمانان نسبت می‌دهد، در حالی که بسیاری از مسلمانان برخلاف آن عقیده دارند و گاهی عقیده خود را مطابق با عمل صحابه و تابعین معرفی می‌کند، در حالی که در تاریخ و کتب حدیثی، خلاف آن ثبت شده است و گاهی در استدلال مغالطه می‌کند و از حق دور می‌شود (ر.ک؛ سبکی، بی‌تا: ۱۸۴؛ ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱: ۲۰۸ و ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۳۵۸).

از احادیث روایت شده از پیامبر گرامی^(ص) استفاده می‌شود که زیارت قبور مؤمنین، یعنی حضور نزد قبور آنان و طلب رحمت و مغفرت برای آنان مستحب است و پیامبر^(ص) به آن تشویق کرده است و نیز از آیه‌ای که پیامبر^(ص) را نهی کرده از قیام بر قبور منافقان و نماز بر آنها، استفاده می‌شود که این عمل نسبت به مؤمنین جایز است، بلکه سیره مسلمانان و عمل رسول‌الله قائم بر آن است: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّا تَأْتِيهِ وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ: هیچ‌گاه بر احدی از آنان که مرده، نماز مگذار و بر قبرش مایست؛ زیرا ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و با حالت فسق مردند﴾ (التّوبه/ ۸۴). علامه طباطبائی مفهوم مخالف این آیه را برای تأیید زیارت قبور بیان کرده است. از نظر ایشان، از تفسیر این آیه برمی‌آید که استغفار برای منافقان و نیز نماز خواندن بر جنازه‌های ایشان و ایستادن کنار قبور ایشان و طلب مغفرت کردن، لغو و بی‌نتیجه است. همچنین اشاره است به اینکه رسول خدا^(ص) بر جنازه مؤمنان نماز می‌خواند و در کنار قبور ایشان می‌ایستاد و طلب مغفرت و دعا می‌فرمود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۳۶۰). پس عمل و سنت پیامبر^(ص) نشان‌دهنده جواز زیارت قبور است.

همان گونه که روایات فراوان و سیره قطعی دلالت می‌کند، زیارت پیامبر^(ص) امری مطلوب و عملی مستحب است، شدّ رحال که به منزله مقدمه امری مستحب است نیز بنا بر ملازمه میان استحباب امر و استحباب مقدمه آن، مستحب است. این عمل وسیله تقرب است: ﴿وَمَنْ يُّهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و کسی که در راه خدا از وطن چشم می‌پوشد و مهاجرت می‌کند، اگر به موانعی برمی‌خورد، به گشایش‌هایی نیز برخورد می‌نماید و کسی که هجرت کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسول او درآید و در همین بین مرگش فرارسد، پاداشش به عهده خداست و مغفرت و رحمت، کار خدا و صفت او است.». علامه با دلیل متقن و اثبات وجود مفهوم مخالف برای آیه ۸۴ سوره توبه جواز زیارت قبور انبیا و اولیای الهی و نیز مؤمنان را اثبات کرده است.

۷-۲) شفاعت خواهی از پیامبر^(ص) و اولیای الهی

وهابیت با تحریم شفاعت و شرک دانستن آن که یک امر مسلم قرآنی و حدیثی است، مخالفت خود را با قرآن و سنت ضروری اعلام کرده است. این مطلب به طور صریح در کتاب‌های وهابیت منعکس شده است و آنان در عمل، با مخالفان به شدت برخورد می‌کنند و یا حتی قتل آنان را واجب می‌دانند. وهابی‌ها معتقدند که شفاعت از انواع شرک در عبادت است و اگر کسی شخصی را میان خود و خدایش شفیع و واسطه قرار دهد، مشرک است (ر.ک؛ آل‌شیخ، ۱۴۲۱ق: ۱۱۷-۱۱۸). ابن تیمیّه برای منع شفاعت به این موضوع اشاره می‌کند که درخواست شفاعت از سوی هیچ یک از صحابه و تابعین انجام نگرفته است و هیچ یک از پیشوایان مذاهب اسلامی به انجام آن توصیه نکرده‌اند (ر.ک؛ ابن تیمیّه، مجموع فتاوی، بی‌تا، ب، ج ۱: ۱۵۹-۱۶۰).

۸-۲) نقد دیدگاه وهابیت در شفاعت

مسئله شفاعت یکی از سنت‌های خداوند است که بر اساس آیات قرآن و روایات شیعه و سنی، اصلی مسلم و غیرقابل انکار است. اعتقاد به شفاعت و اینکه پیامبران و اولیاء و صالحان

در روز رستاخیز درباره کسانی که پیوند ایمانی خود را با خدا قطع ننموده است و رابطه معنوی خود را با شفیعان درگاه الهی حفظ کرده‌اند، وساطت و شفاعت خواهند کرد، دارای آثار ارزنده تربیتی است و کاملاً جنبه سازندگی دارد و سبب می‌شود که گروهی از گناهکاران به راه اطاعت بازگردند.

نتیجه‌گیری صحیح از آیات شفاعت به این بستگی دارد که تمام آیات شفاعت به دقت مورد بررسی قرار گیرد و از مجموع، نتیجه واحدی که هدف همه آیات است، گرفته شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾: هر کس در کار نیکی میانجی شود، او را از آن نصیبی است و هر کس در کار بدی میانجی شود، او را از آن بهره‌ای است و خدا نگهبان بر هر چیزی است ﴿التَّسَاءُ/ ۸۵﴾. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«چون شفاعت یک نوع واسطه برای ترمیم نقصان یا به دست آوردن مزیتی یا چیزی نظیر اینهاست. در حقیقت، نوعی سببیت برای اصلاح شأنی دارد و به همین سبب، هر ثواب و عقابی که در خود آن شأن است، سهمی هم در این شفاعت خواهد بود و این سهم از ثواب و عقاب، هدف مشترک شفیع و شفاعت‌شده است. پس شفیع بهره‌ای از خیر و شر دارد که مترتب بر شفاعت می‌شود. آیه در باب نهی از شفاعت بد است که آن شفاعت اهل ظلم، طغیان، نفاق و شرک است که مفسدان در زمین هستند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۲۹).

خداوند در برخی از آیات شفاعت در قیامت را نفی می‌کند (ر.ک؛ البقره/ ۴۸ و ۲۵۴؛ الأنعام/ ۹۴؛ الدخان/ ۴۱؛ غافر/ ۱۸ و ۳۳؛ یونس/ ۱۸ و الشعراء/ ۱۰۰-۱۰۱). از سوی دیگر، قرآن کریم با این انکار شدید آن در مسئله شفاعت، این مسئله را به کلی و از اصل انکار نمی‌کند، بلکه در بعضی از آیات آن را اثبات می‌نماید. در آیاتی که شفاعت اثبات می‌شود، یا شفاعت فقط برای خداوند اثبات شده است (ر.ک؛ الأنعام/ ۵۱؛ السجده/ ۴؛ الزمر/ ۴۴) و یا اینکه عمومیت پیدا کرده است و برای کسانی که خدا از آنان راضی باشد و اذن دهد نیز اثبات

می شود (ر.ک؛ البقره / ۲۵۵؛ الأنعام / ۲۶-۲۸؛ یونس / ۳؛ مریم / ۸۷؛ طه / ۱۰۹-۱۱۰؛ سبأ / ۲۳؛ النجم / ۲۶ و الزخرف / ۸۶).

طبق نظر علامه، این اسلوب کلام به ما می فهماند که جز خدای تعالی هیچ موجودی به طور استقلالی مالک هیچ یک از کمالات نامبرده نیست و اگر موجودی مالک کمالی باشد، خدا به او تملیک کرده، حتی قرآن کریم در قضاهای رانده شده به طور حتم، نیز یک نوع مشیت را برای خدا اثبات می کند. آیاتی که شفاعت را انکار می کنند، ناظر به شفاعت در روز قیامت است، شفاعت به طور استقلال را نفی می کند و می خواهد بگوید: «کسی در آن روز مستقل در شفاعت نیست که چه خدا اجازه بدهد و چه ندهد، او بتواند شفاعت کند و آیاتی که آن را اثبات می کند، نخست اصالت در آن را برای خدا اثبات می کند و برای غیر خدا به شرط اذن و تملیک خدا اثبات می نماید، پس شفاعت برای غیر خدا هم هست، اما با اذن خدا» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱: ۱۵۶-۱۵۷). در نتیجه، خداوند به کسانی که خود اذن به شفاعت داده، حق شفاعت داده است و می توان از آنان به اذن خداوند درخواست شفاعت در نزد پروردگار کرد.

برخلاف عقیده وهابیتون، شفاعت در عالم برزخ نیز ثابت است. آنها که ادعا دارند به فعل سلف صالح عمل می کنند، باید بدانند که برخی از صحابه بعد از وفات پیامبر^(ص) از او درخواست شفاعت کرده اند. ابن عباس می گوید: «وقتی امیر مؤمنان^(ع) از غسل دادن پیامبر^(ص) فارغ شد، فرمود: پدر و مادرم به فدای تو! ما را نزد پروردگارت یاد کن و هیچ گاه ما را فراموش ننما» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق.، ج ۳۳۵؛ ابن حنبل، ۱۴۲۹ق.، ج ۲۲۸؛ ابن هشام، ۱۳۵۵ق.، ج ۴: ۲۱۴؛ بلاذری، ۱۳۹۴ق.، ج ۱: ۵۷۱). پیامبر^(ص) بعد از مرگ، زندگی برزخی دارد و سخنان و دعاهای امت خود را می شنود. به تصریح قرآن کریم، شهیدان زنده اند: ﴿بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ... بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان...﴾ (آل عمران / ۱۶۹). بدون شک مقام پیامبری و نبوت از مقام شهیدان برتر و والاتر است و یا حتی قلم دانشمندان از خون شهیدان فضیلت بالاتری دارد. بنابراین، وقتی کشته در راه خدا زنده است، قطعاً پیامبران که برتر از آنها هستند نیز زنده اند.

همچنین علامه شرک مشرکان را اثبات کرده‌اند از این نظر که برای خدای سبحان شریک‌هایی به عنوان اینکه شفیع در درگاه خدا و مصدر امور عالم هستند و تدبیر شئون عالم مستقلاً مستند به آنهاست. در ادامه، علامه به عقیده وهابیت و برخی از مفسران اشاره کرده که خواسته‌اند قائلان به جواز شفاعت پیامبر^(ص)، معصومین^(ع) و یا اولیای کرام از امت او را نیز مشمول آیه قرار دهند و آنان را هم مشرک بدانند. لذا گفته‌اند:

«این آیه علاوه بر بُت پرستان منطبق بر معتقدان به شفاعت نیز هست و هر کس این حضرات را درباره حاجتی از حوائج دنیا و آخرت خود شفیع درگاه خدا قرار دهد نیز مشرک است و گویا از این معنا غفلت ورزیده‌اند که پروردگار متعال، خودش شفاعت را در صورتی که به اذن او باشد، در کلام مجید خویش بدون تقيید به دنیا و آخرت اثبات کرده است و می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقره/ ۲۵۵) «طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۴۵».

در پاسخ به اینکه گفته شده شفاعت فقط در قیامت معنا دارد، نظر علامه این است که شفاعت دو قسم است: یکی تکوینی و دیگری تشریحی. اما شفاعت تکوینی که معلوم است، از تمام اسباب هستی سر می‌زند و همه اسباب نزد خدا شفیع هستند، چون میان خدا و مسبب خود واسطه‌اند و اما شفاعت تشریحی و مربوط به احکام نیز دو قسم است: یکی شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد و باعث آمرزش خدا و یا قرب به درگاه او گردد که شفیع و واسطه میان خدا و بنده در این قسم شفاعت چند گروه هستند. در ادامه، علامه هفت مورد از مواردی را نام می‌برد که در دنیا به اذن خدا شفاعت می‌کنند. توبه (الزمر/ ۵۳-۵۴)، ایمان به رسول خدا^(ص) (الحديد/ ۲۸)، عمل صالح (المائده/ ۹)، قرآن (المائده/ ۱۶)، هر چیزی که با عمل صالح ارتباط دارد، مانند مساجد، مکان‌های مقدس، ایام مخصوص، انبیا و اولیای الهی (النساء/ ۶۴)، ملائکه (غافر/ ۷) و نیز خود مؤمنان (البقره/ ۲۸۶) طبق آیات قرآن، شفیع در دنیا هستند. نوع دیگر شفاعت تشریحی مربوط به قیامت است و پیامبران و ملائکه و شهیدان، از شفیعان روز قیامت هستند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۷۱-۲۷۳). باید توجه نمود که وقتی خداوند در قرآن جواز شفاعت را برای پیامبر و اولیای الهی قائل شده، آن را مقید به زمان حیات نکرده است تا شامل عالم برزخ نشود، بلکه به طور مطلق ذکر فرموده است.

۹-۲) قسم خوردن به غیر خدا

سوگند به غیر خدا از مسائلی است که وهابیون روی آن حساسیت خاصی دارند. ابن تیمیّه قسم خوردن به غیر خدا را شرک می‌داند و می‌گوید: «وَقَدْ اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّهُ لَا يَنْعَقِدُ الْيَمِينُ بِغَيْرِ اللَّهِ: علما اتفاق نموده‌اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی‌شود» و نیز می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست؛ زیرا از آن نهی شده است، یا به نهی تحریمی و یا تنزیهی، و علما در این مسئله بر دو قول هستند و قول صحیح، نهی تحریمی است» (ابن تیمیّه، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۱۷ و ۲۰۹). دیگر عالمان و مفتیان وهابی مانند صنعانی و رفاعی و بن باز، حکم به نبود جواز این نوع قسم داده‌اند (ر.ک؛ صنعانی، بی‌تا: ۱۴؛ رفاعی، ۱۳۹۹ق، ۲۱۷-۲۱۸؛ بن باز، ۱۴۱۶ق: ۷۲۲). درباره دیدگاه‌های وهابیت در قسم به غیر خدا و سایر موارد می‌توان گفت اعتقاد خاص آنها درباره این مسائل، ناشی از مبانی فکری آنان درباره مفهوم توحید، شرک، عبادت و برداشت اشتباه آنان از مفاهیم این موضوعات است.

۱۰-۲) نقد دیدگاه وهابیت در قسم به غیر خدا

اگر هدف از قسم به غیر خدا این باشد که با آن غیر خدا تعظیم و تجلیل شود، آن خضوع و عبادت غیر خداست و یا اگر قصد قسم‌خورنده، اعطای عظمت ربوبیت مستقل به کسی باشد که به او قسم خورده، شرک است و اگر هیچ یک از این دو هدف را نداشته باشد، اشکالی ندارد. طبق نظر علامه طباطبائی، سزاوار است که از این گوینده (وهابیون) سؤال شود که مقصود او از این شرکی که اراده کرده چیست؟ اگر مقصود او آن است که در قسم به غیر خدا تعظیم کسی است که به او قسم یاد شده است و تجلیل امر او به حساب می‌آید؛ چراکه معنای قسم بر این امر مبتنی است و در قسم نوعی خضوع و عبادت اوست و این شرک به حساب می‌آید، جواب او این است که هر تعظیمی شرک به حساب نمی‌آید، مگر اینکه به شخص قسم یاد شده، عظمت ربوبیت مستقل داده شود که از غیر خود بی‌نیاز است. خداوند متعال به بسیاری از مخلوقات خود از قبیل نفس، کتاب، قرآن عظیم، زندگی پیامبر (ص)، ملائکه و غیر اینها قسم یاد نموده است و هیچ قسمی به جز از روی تعظیم، استقامت نباید. پس چه مانعی است که همان کاری را که خداوند انجام داده، به اینکه مخلوقات خود را عظمت بخشیده است

و آنان را تعظیم کرده، ما نیز این کار را انجام دهیم و بر آن اکتفا نماییم و اگر این کار شرک بود، کلام و سخن او سزاوارتر از احتراز از آن، و اولی به رعایت آن می‌بود و اگر مقصود آن گوینده این است که مطلق تعظیم غیر خدا هر گونه که باشد، شرک است، حتی آنگونه که خدا مخلوقات خود را تعظیم می‌کند، در حق غیر خدا جایز نیست آنگونه تعظیم نماید. این مطلبی است که دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه دلیل قاطع برخلاف آن دلالت دارد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶: ۲۱۱-۲۱۳). طبق استدلال علامه، وهابیان برای سخنان خود دلیل محکم و قابل قبولی ندارند و آنچه ارائه کرده‌اند، نگرش آنها نگرشی سطحی و حاصل کوتاه‌فکری است.

خداوند در قرآن برای افرادی خاص حقوقی قرار داده است: ﴿وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و یاری مؤمنان همواره حقی است بر عهده ما ﴿(الرّوم / ۴۷)﴾. در جایی دیگر فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾: خداوند از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خریده به این (بهاء) که بهشت از آن آنها باشد، (در عوض)، در راه خدا کارزار کنند، بکشند و کشته شوند. این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده است ﴿(التوبه / ۱۱۱)﴾. درباره پیامبرانش می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴾: فرمان ما از سابق به نفع بندگان مرسل ما صادر شده که ایشان تنها یاری خواهند شد ﴿(الصافات / ۱۷۱-۱۷۲)﴾. علامه دلیل اینکه مسلمانان، به‌ویژه شیعیان را در درخواست‌هایشان خدای تعالی را به جاه پیامبر (ص) و ائمه (ع) و به حق آنان سوگند می‌دهند، این آیات می‌داند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰: ۲۹۵). همچنین در آیه ۱۱ سوره توبه، آیه ۱۰۳ سوره یونس و آیه ۱۷ سوره نساء، به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است. به طور کلی، در سوگند خوردن به هر چیزی، نوعی تعظیم مورد آن سوگند است و خلق خدا که در آیات قرآن مورد سوگند قرار گرفته، بدان دلیل که دست‌پرورده خداست، جلیل و جمیل است، چون خود او جمیل است و به جز جمیل نمی‌آفریند (ر.ک؛ همان، ج ۱۹: ۴۰۳). فعل قبیح و ناپسند از هر کس قبیح است و فرقی بین خالق و مخلوق نیست.

چنانچه قسم به غیر خداوند دارای هدفی عقلایی باشد، بی‌اشکال و جایز است. غالباً هدف خداوند از قسم خوردن به موجودات، توجه دادن انسان‌ها به اسرار نهفته در آنها و سعی در کشف اسرار درونی موجودات است. اما هدف از قسم خوردن انسان‌ها به امور مقدس، علاوه بر اشاره به قداست آنها، ترغیب و تشویق یا ترساندن و بر حذر داشتن و یا جلب اعتماد طرف مقابل است.

نتیجه‌گیری

حاصل پژوهش حاضر در تحلیل و نقد رویکرد وهابیت درباره شرک و مصادیق آن بدین شرح است:

ملاک تحقق شرک، اشتراک هم‌عرض دو یا چند فرد یا چند چیز است. نمی‌توان ادعا کرد که هر کس موحد است، باید هر چیزی را مستقیماً اثر و فعل خداوند بداند، بلکه پذیرفتن نظام علت و معلولی مؤید و مکمل اعتقاد به توحید است. اشتباه فاحش وهابیت در این مورد، نادیده گرفتن کلی نظام علت و معلولی و بی‌اثر دانستن اسباب است. با توجه به آیات قرآن، آموزه‌های دینی و تحلیل سخنان علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، این نتیجه به دست می‌آید که شرک مراتب و قلمرو خاص خود را دارد و هر عملی که در آن به غیر خداوند ارزش داده شود، در محدوده شرک قرار نمی‌گیرد، بلکه اگر این کار به صورت مستقل و به قصد عبادت انجام شود، شرک است.

در مواردی که بزرگان وهابیون آنها را از مصادیق شرک برشمرده‌اند، به هیچ وجه تأثیر و عمل به صورت استقلالی نیست و کسانی که به انبیا و اولیای الهی و سایر موارد، تبرک و توسل می‌جویند و از آنان درخواست شفاعت می‌کنند، صرفاً آنها را وسیله‌ای برای تقرب به خداوند متعال می‌دانند و هدف و نیت آنان، پرستش و عبادت آنها در برابر و کنار خدا نیست، بلکه هدف، تعظیم شعائر الهی طبق دستور الهی است تا رضای خدای تعالی را با این امور به دست آورند. با رجوع به قرآن، روایات صحیح و استدلال‌های نقلی و عقلی، باطل بودن عقاید و نظرهای وهابیون اثبات می‌گردد. علامه طباطبائی با دلایل متقن استدلال‌های وهابیون را به

بوته نقد کشیده است و با استفاده از آیات، احادیث و استدلال‌های قطعی عقلی به رد دیدگاه آنان پرداخته است. ایشان تبرک، توسل به انبیاء و اولیای الهی؛ زیارت قبور آنان و درخواست شفاعت و نیز قسم به غیر خدا را زمانی که به اذن خدا و بدون اعتقاد به تأثیر استقلالی این موارد و فقط برای تقرب به خداوند متعال باشد، جایز دانسته است. اعمال مذکور به سبب اذن و مشیت الهی و نیز امر به تعظیم شعائر خداوند در قرآن جایز است و چون جنبه توسل و استشفاع دارد و مستقل نیست. در نتیجه، اولاً شرک نیست و ثانیاً ثواب و اجر خاص خود را دارد. در این موضوع، دو نکته را نباید نادیده گرفت: یکی ارزش و جایگاه نیت در عمل و دیگری بقای روح در عالم برزخ و قیامت. بنابراین، امکان و از آن مهم‌تر، ضرورت ارتباط با پیامبر (ص)، اهل بیت (ع) و اولیای الهی در عالم برزخ به طور قطع ثابت است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن اثیر، علی بن محمد. (بی تا). *اسد الغابة فی معرفة الصحابة*. بیروت: دارالفکر.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (۱۳۶۷). *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*. تحقیق و تصحیح محمود محمد طنّاحی. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (بی تا). الف. *اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم*. ریاض: مکتبه الرشد.
- _____ . (بی تا). ب. *مجموعه الفتاوی*. جمع و ترتیب عبدالرحمن بن محمد بن قاسم. رباط - مغرب: مکتبه العارف.
- _____ . (۱۳۹۹ق). *التوسل والوسیلة*. بی جا: دار الآفاق.
- _____ . (۱۴۰۳ق). *مجموعه الرسائل والمسائل*. تخریج و تعلیق حواشی محمد رشیدرضا. بیروت: دارالکتب العلمیة.

_____ . (١٤٠٦ق.) . *منهاج السنّة النبويّة*. تحقيق محمد رشاد سالم. رياض:

جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.

_____ . (١٤١٠ق.) . *زيارة القبور والإستنجاد بالمقبور*. رياض: ادارة عمومي

و نشر و ترجمه.

_____ . (١٤١٥ق.) . *شرح العقيدة الإصفيائية*. رياض: مكتبة الرشد.

ابن حجر عسقلاني، احمد بن على. (١٣٢٦ق.) . *تهذيب التهذيب*. هند: مطبعة دائرة المعارف النظامية.

_____ . (بى تا). *فتح البارى فى شرح صحيح البخارى*. بيروت: دارالمعرفة.

ابن حنبل، احمد. (١٤٢٩ق.) . *المسند*. تحقيق محمد عبدالقادر عطا. بيروت: دارالكتب العلمية.

ابن عبدالوهاب، محمد. (١٤٢٦ق.) . *كتاب التوحيد*. رياض: الرئاسة العامة للبحوث و الفتاء.

_____ . (بى تا). *كشف الشبهات*. تحقيق ناصر بن عبدالله دطريم و ديگران. رياض:

جامعة الإمام محمد بن سعود.

_____ . *مجموعة مؤلفات الشيخ محمد بن عبدالوهاب*. رياض: جامعة الإمام محمد بن

سعود: www.islamspirit.com

_____ . (١٤٠٣ق.) . *الهدية السنّية*. رياض: الرئاسة العامة للإدارات المحوثة العلمية و

الإفتاء الدعوة و الإرشاد.

ابن عبدالوهاب، سليمان بن عبدالله. (بى تا). *تيسير العزيز الحميد فى شرح كتاب التوحيد*. بى جا:

مكتبة الرياض الحديثة.

ابن فارس، احمد. (بى تا). *معجم المقاييس فى اللغة*. تحقيق شهاب الدين ابوعمر. بيروت: دارالفكر.

ابن قولويه، جعفر بن محمد. (١٣٥٦). *كامل الزيارات*. تحقيق عبدالحسين امينى. نجف: دار المرتضوية.

ابن قديم جوزيه، محمد بن أبى بكر. (١٤٠٧ق.) . *زاد المعاد فى هدى خير العباد*. بيروت: مؤسسة الرسالة.

ابن منظور، محمد بن مكرم. (١٤١٤ق.) . *لسان العرب*. بيروت: دار صادر.

ابن هشام، عبدالملك. (١٣٥٥ق.) . *سيرة ابن هشام*. مصر: مطبعة مصطفى الحلبي.

- آل شيخ، عبدالرحمن بن حسن. (١٤٢١ق.). *فتح المجيد في شرح كتاب التوحيد*. چاپ پنجم. المملكة العربية السعودية: وزارة الشؤون الإسلامية و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد.
- اميني، عبدالحسين. (١٤١٦ق.). *الغدير*. قم: مركز الغدير.
- بحراني، هاشم. (١٤١٦ق.). *البرهان في تفسير القرآن*. تحقيق قسم الدراسات الإسلامية. قم: مؤسسة بعثت.
- بخارى، محمد بن اسماعيل. (١٤١٠ق.). *الصحيح*. تصحيح مصطفى ديب البغا. دمشق: دار ابن كثير.
- بلاذري، احمد بن يحيى. (١٣٩٤ق.). *انساب الأشراف*. بيروت: مؤسسة الأعلمی.
- بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله. (١٤١٣ق.). *فتاوى مهمة*. رياض: دار العاصمة.
- _____ . (١٤١٦ق.). *مجموع فتاوى و مقالات متنوعة*. رياض: دار الوطن.
- بيهقي، احمد بن حسين. (١٤٠٨ق.). *السنن الكبرى*. بيروت: دار المعرفة.
- _____ . (١٤١٠ق.). *شعب الإيمان*. تصحيح محمد سعيد زغلول. بيروت: دار الكتب العلمية.
- جوادى آملی، عبدالله. (١٣٨٣). *توحيد در قرآن*. قم: اسراء.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد. (بی تا). *الصحاح؛ تاج اللغة و صحاح العربية*. تحقيق احمد عبدالغفور عطّار. بيروت: دارالعلم للملایین.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. (بی تا). *المستدرک للصّحیحین*. بیروت: دار المعرفة.
- حسینی قزوینی، محمد. (١٣٨٧). *وهابیت از منظر عقل و شرع*. قم: تحسین.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی. (بی تا). *تاریخ بغداد*. بیروت: دار الكتب العلمية.
- دارقطنی، علی بن عمر. (١٤٢٢ق.). *سنن دارقطنی*. جدّه: دار المؤید.
- درویش، احمد بن عبدالرزاق. (١٤٢١ق.). *مجموع فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء*. جدّه: دار المؤید.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (١٤١٢ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داودی. دمشق: دارالعلم - الدار الشامیة.

- رفاعي، محمد نسيب. (١٣٩٩ق.). *التّوصل إلى حقيقة التّوسل المشروع والممنوع*. بيروت: دار لبنان.
- ذهبي، محمد بن احمد. (١٤١٣ق.). *سير أعلام النبلاء*. بيروت: مؤسّسة الرّسالة.
- سبكي، علي بن عبدالكافي. (بي تا). *شفاء السّقام*. مصر: دار جوامع الكلم.
- شريف رضى، محمد بن حسين. (١٤١٤ق.). *نهج البلاغه*. تحقيق صبحي صالح. قم: هجرت.
- شوكاني، محمد بن علي. (١٣٨٢). *ارشاد الفحول إلى تحقيق الحقّ من علم الأصول*. تحقيق و عناية احمد عزو. بيروت: دارالكتب العربي.
- صنعاني، محمد بن اسماعيل. (بي تا). *تطهير الاعتقاد عن ادران الإلحاد*. رياض: الرئاسة العامّة للبحوث العلميّة و الإفتاء.
- طباطبائي، محمد حسين. (١٤١٧ق.). *الميزان في تفسير القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرّسين حوزه علميّة قم.
- طريحي، فخرالدين بن محمد. (١٣٧٥). *مجمع البحرين*. تحقيق و تصحيح احمد حسيني اشكوري. تهران: مرتضوى.
- فراهيدى، خليل بن احمد. (١٤٠٩ق.). *كتاب العين*. قم: نشر هجرت.
- فوزان، صالح بن فوزان. (بي تا). *المنتقى من فتاوى فضيلة الشّيخ صالح بن فوزان*:
www.ajurry.com.
- فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى. (١٤١٥ق.). *تفسير الصّافي*. تحقيق و تصحيح حسين اعلمى. تهران: مكتبة الصّدر.
- فيومى، احمد بن محمد. (١٤١٤ق.). *المصباح المنير في غريب الشّرح الكبير*. قم: دارالهجرة.
- قرشى بنايى، علي اكبر. (١٤١٢ق.). *قاموس قرآن*. تهران: دارالكتب الإسلاميّة.
- قسطلانى، احمد بن محمد. (١٤٢٥ق.). *المواهب اللدنيّة بالمنح المحمديّة*. بيروت: المكتب الإسلامى.
- مالكي، محمد بن علوى. (١٤٢٤ق.). *الزيارة النبويّة فى الصّوء الكتاب و السنّة*. قاهره: دار جوامع الكلم.
- مجلسى، محمد باقر. (١٣٦٢). *بحار الأنوار، الجامعة لذّر أخبار الأئمّة الأطهار*. تهران: دارالكتب الإسلاميّة.

مصطفوی، حسن. (١٣٦٨). *التَّحْقِيقُ فِي كَلِمَاتِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مناوی، محمد عبدالرؤف. (١٤١٥ق.). *فیض القدير*. بیروت: دارالکتب العلمیة.

هیثمی، علی بن أبی بکر. (١٤٠٢ق.). *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*. بیروت: دارالکتب العربی.

عواطف مثبت، آثار و راهکارهای تقویت آن در سوره یوسف^(ع)

علی محمد میر جلیلی *

دانشیار دانشگاه آیت الله حائری، میبد

محمد شریفی **

استادیار دانشگاه مازندران

احمد صادقیان ***

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد

بی بی رقیه مصدق ****

طلبة فارغ التحصیل سطح سه (کارشناسی ارشد) حوزه علمیه امام حسین (ع)، یزد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۷)

چکیده

عواطف و احساسات مثبت، اصلی ترین رهیبرانی هستند که نوع بشر، ادامه حیات خود را تا حدود زیادی، وامدار قدرت این عوامل در تعاملات انسانی است. نیروهایی همچون ایمان و تقوای الهی، امید به خداوند، عفو و گذشت، همدلی و همراهی، رابطه صمیمانه با دیگران از نمونه های این عواطف هستند. داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم به خاطر نمود زیبای این عواطف در برخوردهای یک انسان کامل، به «احسن القصص»، معرفی شده است و به دلیل اینکه نکات تربیتی فوق العاده ای دارد، تأثیر بسیار ژرفی در فکر و ذهن انسان گذاشته است و می گذارد و برای تثبیت آن، باید از راهکارهای تقویت کننده کمک گرفت. در این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی، انواع عواطف مثبت در سوره یوسف و آثار عواطف مثبت بر رشد و تعالی انسان در زندگی فردی و اجتماعی و نیز راهکارهایی برای تقویت این عواطف، با محوریت سوره یوسف مورد بحث قرار گرفته است. این عواطف به سه بخش عواطف فردی، خانوادگی و اجتماعی تقسیم می شوند که هر یک به سهم خود نقش بسزایی در رشد و تعالی انسان دارد.

واژگان کلیدی: سوره یوسف، عواطف مثبت، عواطف فردی، عواطف خانوادگی، عواطف اجتماعی

* E-mail: almirjalili@yazd.ac.ir

** E-mail: m.sharifi@umz.ac.ir (نویسنده مسئول)

*** E-mail: Ahmadsadeghian13@yahoo.com

**** E-mail: falimo110@gmail.com

مقدمه

«عواطف» بخشی اساسی از نظام پویای شخصیت آدمی است. ویژگی‌ها و تغییرات عواطف، چگونگی برقراری ارتباط عاطفی و درک و تفسیر عواطف دیگران، نقش مهمی در رشد، سازمان شخصیت، تحول اخلاقی، روابط اجتماعی، شکل‌گیری هویت و مفهوم خود دارد (ر.ک؛ لطف‌آبادی، ۱۳۸۰: ۳۵). واتسون و تلگن (Watson & Tellegen) عواطف را به دو بُعد عاطفی پایه تقسیم‌بندی می‌کنند: یکی عاطفه منفی است؛ بدین معنی که شخص تا چه میزان، احساس ناخوشبندی و ناخوشایندی می‌کند. عاطفه منفی، یک بُعد عمومی از یأس درونی و اشتغال نداشتن به کار لذت‌بخش است که به دنبال آن، حالت‌های خلقی اجتنابی از قبیل خشم، غم، تنفر، حقارت، احساس گناه، ترس و عصبانیت پدید می‌آید. عواطف منفی، مجموعه احساسات و خلقیات منفی می‌باشند که آثار و نتایج منفی بر عملکرد انسان‌ها دارند و انسان با مدیریت کردن آنها می‌تواند به سعادت برسد. عواطفی همچون خشم، کینه، حسادت و... از جمله آنهاست. بُعد عاطفی دوم، عاطفه مثبت است؛ حالتی از انرژی فعال، تمرکز زیاد و اشتغال به کار لذت‌بخش است. عاطفه مثبت در برگیرنده طیف گسترده‌ای از حالت‌های خلقی مثبت از جمله شادی، احساس توانمندی، شور و شوق، تمایل، علاقه و اعتماد به نفس است (ر.ک؛ همان: ۴۰).

از آنجا که داستان بار هیجانی و عاطفی دارد، پایداری آن در حافظه بلندمدت انسان بیشتر و تأثیر و تثبیت آن در ضمیر ناخودآگاه آدمی عمیق‌تر است. داستان‌هایی که خداوند در قرآن بیان فرموده، به دلیل صادق بودنش، بار تربیتی و عاطفی بیشتری دارد. لذا تأثیر بیشتری نیز بر فکر و ذهن انسان دارد. داستان حضرت یوسف^(ع)، یکی از داستان‌های سرشار از نکات تربیتی و عاطفی است و چون این داستان از جانب خداوند به «أحسن القصص» معروف شده است، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (یوسف/۳).